

بیاد مرحوم سید اشرف - نسیم شمال

آقای سعید نفیسی مورخ فاضل با کرامت و بزرگواری شرح زندگانی آقای سید اشرف شاعر محبوب ملی و مدیر جریده ادبی نسیم شمال را در یکی از مجلات تهران مرقوم داشته و آقای جمال زاده برجسته ترین نویسنده معاصر که عموم خوانندگان عاشق مقالات و نوشتجات آن نویسنده عالی مقام هستند در شماره سوم (خرداد ۱۳۳۹) سال سیزدهم مجله ادبی یغما شرح مبسوط تری در این موضوع مرقوم و روح شاعر فقید را خوشنود ساخته اند - نظر باینکه این بنده بامید اشرف زیاد حشر داشتم و همیشه دلدادۀ روزنامه نسیم شمال بودم اجازه میخواهم چند سطر ی هم بنده در این موضوع تقدیم نمایم .

درست پنجاه سال قبل بود که بنده در شهر مشهد در جوار حضرت رضا امام هشتم نایب الزیاره بودم . در آن وقت جرائدی که از تهران به شهر مشهد میرسید روزنامه رعد بود که مهمترین روزنامه بود که از بدو مشروطیت تا امروز انتشار یافته ، و آقای سید ضیاء الدین طباطبائی سرمقاله های جالب توجه آنرا می نوشتند . دیگر روزنامه نوبهار متعلق بمرحوم ملک الشعراء بهار بود که تنها روزنامه ادبی بود که در ایران منتشر میشد . دوسه روزنامه دیگر از قبیل ارشاد و جارچی ملت هم بودند که کم یا زیاد بشهدت واصل میشدند - ولی روزنامه کوچک نسیم شمال برای کسی فرستاده نمیشد فقط دویا سه نسخه از طرف خانواده هاییکه اقوام آنها در مشهد بودند بطور خصوصی از تهران ارسال میشد و این دوسه نسخه دست بدست می گشت ، و چه اعضای ادارات دولتی و چه تجار و کسبه بازار با کمال ذوق و شوق از روی نسخه اصلی استنساخ مینمودند و بعضی ها هم شعرها را فوراً از بر مینمودند - آنروز که روزنامه نسیم شمال رسیده بود موقع شب در کوچه ها و خیابانهای شهر که غالباً تاریک بود صدای آواز اطفال کوچک بگوش میرسید که با صدای شش دانگ اشعار روزنامه نسیم شمال را میخواندند و مردم راهگذر باشوق و رغبت زیاد گوش مینمودند - در تهران هر هفته که موضوع تازه سیاسی و اجتماعی مورد بحث و کلای مجلس یا جرائد تهران واقع میشد سید اشرف همان موضوع را شعر میساخت و در روزنامه خود نشر میداد تا مردم عامی و کسبه بازار و اطفال که با جراید سیاسی سروکار نداشتند بوسیله خواندن نسیم شمال که اشعار آن خیلی ساده و روان و عوام فهم بود - از آن موضوع مطلع شوند .

مثلاً در جراید نوشته بودند که مسیو مرنارد بلژیکی که آن وقت مستشار مالیه ایران بود در قریه چیز که در شمران واقع بود و مستشار بلژیکی مزبور در آنجا سکونت داشت یک روز جمعه کلیه اعیان و اشراف تهران را دعوت نموده و برای فقرا و مساکین شهر تهران اعانه جمع آوری نموده و مبلغ خیلی زیادی از اشخاص دریافت کرده ولی یک دینار آنرا به فقرا نرسانده و تمام را بنبغ خودش برداشت نموده - آن هفته جریده نسیم شمال شامل اشعار ذیل بود که بنده پنج سال قبل آنرا از بر نموده ام و امروز برای یادگار بقارئین مجله یغما تقدیم مینمایم (توضیح آنکه مرنارد را عوام الناس مرنال خطاب مینمودند)

ایها المرئال مال مفلسان را خورده‌ای
 حق جمعی لات ولوت و ناتوان را خورده‌ای
 آن شنیدستم که در تجریش با حالی فکر
 انجمن آراسته کور و کچل زیر چنار
 رو به (چیز) کرده می‌گفتند جمعی اشکبار

ایها المرئال مال مفلسان را خورده‌ای
 حق جمعی لات ولوت و ناتوان را خورده‌ای
 یک کچل گفتا مگر این مملکت یی صاحب است
 یا که هر گردن کلفتی برضعیفان غالب است
 اسکناس و اشرفی از بهر تو کر واجب است

بی حیا از چه پنا باد و قران را خورده‌ای
 ایها المرئال مال مفلسان را خورده‌ای
 پیره زالی گفت ای مرئال نیکو منظره
 از زرنگی ما فقیران را نمودی مسخره
 ما بنان خشک محتاجیم و تو در شب چره

حقه یاقوت و لعل ارغوان را خورده‌ای
 ایها المرئال مال مفلسان را خورده‌ای
 پس حسن تنبل زجا برخاست با آن تنبلی
 گفت الهی زیر زنجیرت کشد نایب ولی
 پس ز منجلیت برد یکسر برشت و انزلی

جلتاً الواصل گیلانیان را خورده‌ای
 ایها المرئال مال مفلسان را خورده‌ای

در آخر اشعار که قسمتی از آن در فوق عرض شد از طرف مسیوم مرئال جواب داد میشود که ،
 خوب کردم هر چه بردم هر چه خوردم مفت من
 کور گردد چشمتان از دولت هنگفت من

بعد از چند هفته مسیوم مرئال بلژیکی که میگفتند در ضمن خدمت بدولت ایران مصالح
 انگلیسها را بر مصالح ایران ترجیح میداده معزول شد و مسیوهنسیس بلژیکی معاون او بجای او
 منصوب گردید . این هفته اشعار سر مقاله نسیم شمال مربوط به مسیوهنسیس بود بشرح ذیل :

ایها الشهباده هنسس السلام نقره ما از تو شد مس السلام
 ملتی را خوار و مفلس کرده‌ای بارک الله نقره را مس کرده‌ای الخ

بعضی اوقات که مسائل سیاسی و اجتماعی قابل توجه مورد مذاکره و بحث مجلس شورای ملی
 و جرائد نبود تا روزنامه نسیم شمال آنصائیل را موضوع اشعار خود قرار بدهد ، آنوقت آقای سید
 اشرف‌الدین وارد مباحث دیگر مربوط به عادات و آداب اجتماعی و مسائل متفرقه میگردد که از
 مسائل سیاسی بیشتر جالب توجه قرار میگرفت . ایام عید نوروز بود و مجلس تعطیل بود ، این هفته طبع

روان شاعر محبوب ملی (سمنویزان) را سوژه شعر قرارداد که اینک برای یادگار تقدیم قارئین مجله ادبی یغما میشود :

سمنویزان

دختر به مادر :

نه نه جان من سمنو می خواهم
عاشقم من به لقای سمنو
من که در خانه تو آشیزم
نه نه جان ارث به اولاد بده
یار شیرین دهنو می خواهم
دل و جانم به فدای سمنو
سمنو را به چه شکلی به یزم
سمنو را تو به من یاد بده

جواب مادر بدختر :

دختر ای دختر ورزیده من
سمنو کار تو تنها نبود
جمع باید بکنی مردم را
جنب و حاض از آن دور شود
جمع کردند ز نسوان و بنات
هی بخوانند چو شیخ طلبه
سمنو رخته به مینو بکشد
سبزه بی مزه گردد شیرین
ای رخت روشنی دیده من
دیگ و اسباب مهیا نبود
آب باید بکشی گندم را
ورنه شیرین نشود ، شور شود
دور دیگ سمنو با صلوات
کنکات و کنکوت و کنبه
ملک از اوج فلک بو بکشد
بلی از معجزه گردد شیرین

سید اشرف اکثر اشعار نسیم شمال را در کتاب خود موسوم به باغ بهشت نقل نموده و مسلماً مندرجات نسیم شمال خیلی شیرین تر و جالب توجه تر از مندرجات کتاب باغ بهشت است . از سطر اول نسیم شمال تا سطر آخر را تمام خود سید اشرف می نوشت و ابداً مقالات و اشعار دیگران را در جریده خود طبع نمی نمود . نثر آن از نظم آن شیرین تر و نظم آن از نثر آن شیرین تر بود . در هر شماره ستون مخصوصی بود تحت عنوان جواب مکاتیب وارده که از تمام مندرجات روزنامه جالب توجه تر بود . یک نفر از تجریش شعری برای جریده نسیم شمال فرستاده بود که ظاهراً وزن اشعار با هم موافق نبوده درستون جواب مکاتیب وارده نوشته بود :

آقای علی تجریشی - اگر در تجریش شاعری نبود تا شعر شما را ملاحظه کند نیم ذرع آنجا پیدا میشد که ایات شعر را اندازه بگیرد .
همچنین درستون جواب مکاتیب نوشته بود ، اینکه سؤال نموده اید از عسل شیرین تر چیست - از عسل شیرین تر روزنامه بجانمی است .

سید اشرف الدین مسلماً محبوب ترین و معروف ترین شاعر ملی عصر حاضر محسوب میشود . او با تمام معنی حامی و طرفدار طبقات زحمت کش بود و اساساً علاقه زیادی به طبقات زحمت کش و طبقات دوم و سوم داشت و برعکس از طبقات ممتاز در هر مقام که بودند کاملاً فراری و بیزار بود .



وقتی بنده از مشهد به تهران آمدم در اولین هفته ورود خود برای دیدن آقای سید اشرف راه افتادم و پیرسان یرسان به محل سکونت او که مدرسه مروی بود خود را رساندم . روی سکوی مدرسه شخص تنومندی که یک پیراهن سفید بر تن داشت و سرش برهنه و تراشیده بود ، نشسته بود .

يك خیار دردست داشت و دردست دیگرش يك قالب نمك ترکی بود که نمك را به خیار می مالید و تناول می نمود . از او پرسیدم آیا شما میدانید حجره سید اشرف کدام است ؟ جواب داد من خودم سید اشرف هستم ، چه فرمایش داشتید - گفتم من از خراسان آمده ام و از قارئین روزنامه نسیم شمال هستم ، اشتیاق داشتم شما را زیارت نمایم - مردم خراسان خیلی اشتیاق بخواندن روزنامه شما دارند ولی شما روزنامه برای کسی نمی فرستید و خیلی بزرگوار است باید هر هفته يك نسخه نسیم شمال را بدست آورد . باقیافه خندان که حالت همیشگی او بود جواب داد : ما تا بحال برای احدی چه در تهران و چه در شهرها روزنامه نفرستاده و نمی فرستیم - روزهای ۴ شنبه اطفال روزنامه فروش می آیند در حجره ، همراه خود می روند به مطبخ ، همانجا می نشینم ، اشعار را تهیه می نمایم و همانجا غلط گیری می نمایم و بر می گردم منزل - روز بعد رئیس اطفال روزنامه فروش مبلغی وجه بابت فروش روزنامه بمن می پردازد که غالباً بدون اینکه بشمارم در جیب خود می ریزم . یکمرتبه در وسط صحبت بلند شدند و گفتند حالا باید بروم به حجره خود برای تهیه غذای شب . انشاالله وقت دیگر شمارا خواهم دید ، و رفتند .



تقریباً تمام مردم کوچه و بازار تهران سید اشرف را می شناختند و موقع عبور از کوچه ها در خیابان از کوچک و بزرگ با کمال ادب باو سلام میکردند و او با کمال تواضع و فروتنی بهمه جواب میداد و احوال پرس می نمود . ولی به دیدن اشخاص اداری و عالیمقام حتی ادبا و شعرای عالیمقام زیاد رغبت نداشت در صورتیکه آنها کمال اشتیاق را بملاقات سید اشرف شاعر محبوب ملی ابراز میداشتند .



راجع به دو ملاقات ، یکی ملاقات مرحوم ملك الشعراء بهار دیگری ملاقات مرحوم علی اکبر دهخدا که بنده خود در هر دو مورد حاضر و ناظر بودم جریانرا در این مقاله شرح میدهم و به مقاله خود خاتمه میدهم :

روزی در خیابان ناصریه آقای محمد ملك زاده مدیر كل سابق وزارت فرهنگ را که حالیه متقاعد و خانه نشین شده اند ، و مرد وارسته و بی آزاری هستند ، ملاقات نمودم . گفتند امروز تعطیل است . بیائید برویم منزل ملك الشعراء در آنجا ناهار را صرف نموده بعد از ظهر با هم بگردش اطراف شهر خواهیم رفت . بنده قبول نمودم و باتفاق ایشان راه افتادیم . پشت دیوار مدرسه دارالفنون ملاحظه نمودیم آقای سید اشرف با سر برهنه و تراشیده خود روی سکو نشسته اند و مشغول تماشای مردم راهگذر هستند . رفتیم نزد ایشان سلام کردیم . بنده آقای ملك زاده را معرفی نمودم . فرمودند اخلاص دارم و خیلی زود خدا حافظی نمودیم و بایشان گفتیم عازم منزل ملك الشعراء هستیم جواب داد خدا به همراه شما .

وقتی وارد منزل مرحوم ملك الشعراء شدیم آقای ملك الشعراء در حال انتظار بودند و گفتند خیلی خوب روزی آمدید زیرا يك مهمان خوبی امروز این جا خواهد آمد که شماها از دیدن او خیلی خوشحال میشوید . پرسیدیم آن مهمان کیست ؟ جواب دادند آقای سید اشرف مدیر نسیم شمال است - ما بایشان گفتیم آقای سید اشرف الساعة در خیابان ناصریه پشت دیوار مدرسه روی سکو نشسته بود ، باو گفتیم عازم آمدن باین جا هستیم ولی حرفی نزد .

ملك الشعراء خیلی ناراحت شد و گفت هفته قبل من - ایشانرا - یعنی سید اشرف را در خیابان بطور تصادف دیدم و دعوت نمودم که روز جمعه هفته قبل برای صرف ناهار بمنزل من بیاید و مرا

تا بعد از ظهر منتظر گذاشت و نیامد ، و من اول این هفته مخصوصاً بمدرسه بسراغ او رفتم و گله نمودم . او عذرخواهی نمود و من مجدداً او را برای امروز دعوت نمودم و خیلی تعجب است که با یادآوری شماها باز امروز را هم خلف قول نماید . خلاصه تا یکی دوساعت بعد از ظهر همگی منتظر ایشان ماندیم و نیامدند ، و ملک الشعرا فوق العاده کسل و عصبانی شده بودند .

بعدما يك روز آقای علی اکبر دهخدا که مدیر مدرسهٔ سیاسی بودند به بنده گفتند آقای سید اشرف در روزنامه نسیم شمال زیر بعضی از نوشته‌های خود کلمهٔ دخو را استعمال مینماید و نظر باینکه در جریدهٔ هورا سراقیل من بعضی مقالات را بامضای دخو منتشر مینمودم ، مردم امروزه که نسیم شمال را می‌خوانند تصور مینمایند مقصود از دخو من هستم ، لذا می‌خواهم سید اشرف را ملاقات نمایم و از او تقاضا نمایم بجای کلمهٔ دخو لغت دیگر استعمال نمایند ، و از بنده خواستند که آقای سید اشرف را ملاقات و وقتی معلوم نمایند تا آقای دهخدا باتفاق بنده بدین سید اشرف بروند - اتفاقاً در همان ساعت آقای حیدر کمالی اصفهانی شاعر معروف هم بمنزل آقای دهخدا وارد شدند و قرار شد در صورت گرفتن وقت آقای کمالی هم بدین سید اشرف بیایند .

بنده جریان را روز بعد بآقای سید اشرف نقل نمودم ، و تقاضا نمودم وقتی برای ملاقات حضرات معلوم نمایند . سید اشرف جواب داد تعیین وقت لزوم ندارد هر وقت تشریف بیاورند قشمان سر چشم - بنده اصرار برای تعیین وقت نمودم و بالاخره قرار شد روز جمعه همان هفته ساعت ۹ صبح حضرات بمدرسه مروی آمده سید اشرف را در حجره خودش ملاقات نمایند . نتیجه را بنده به آقای دهخدا و کمالی اطلاع دادم و روز جمعه قبل از ساعت ۹ بنده رفتم بمنزل آقای ذره شاعر آزادی‌خواه که در مجاورت مدرسه مروی منزل داشت ، و باتفاق ایشان بمدرسه آمدیم که در حجره آقای سید اشرف منتظر ورود آقایان دهخدا و کمالی باشیم - اتفاقاً هوا سرد و برف میبارید در حجره آقای سید اشرف بسته بود ولی ما در ایوان جلوی حجره در آن هوای سرد ایستادیم و تصور نمودیم آقای سید اشرف جائی کار داشته‌اند و بزودی مراجعت مینمایند . ولی خادم مدرسه که کوزهٔ آبی در دست داشت و از آب انبار مدرسه بطرف اطلاق خود میرفت ، نزد ما آمد و گفت اگر منتظر آقای سید اشرف هستید ایشان صبح خیلی زود که هوا تاریک بود از حجره بخارج رفته و بمن گفتند هر کس امروز بدین من آمد بگوئید منزل نیستم . بلافاصله آقای دهخدا و همچنین آقای کمالی رسیدند و در حال تعجب و حیرت از این خلف قول قدری در زیر برف و سرما ماندند و بعد عموماً پراکنده شدیم و بخانه‌های خود رفتیم .

این خلف عهد در خود آقای دهخدا هم بطور شدیدتری وجود داشت زیرا مرحوم وحید دستگردی مدیر مجلهٔ ارمغان نقل نمود که نزد آقای سردار عبدالعزیز خان سفیر افغانستان در ایران معرفی خوبی از آقای دهخدا نموده و سفیر کبیر توسط آقای وحید دهخدا را در سفارت افغانستان به ناهار دعوت نموده و مجلس جشنی برای ملاقات دهخدا ترتیب داده ولی دهخدا تا عصر آنها را منتظر گذاشته و ابداً نیامده ، وحید خیلی نزد سفیر کبیر و اعضای سفارت خجالت کشیده و روز بعد که بسراغ دهخدا رفته و علت این خلف عهد را سؤال نموده مرحوم دهخدا با کمال بی‌اعتنائی جواب داده بگوئید در آتیه مرا دعوت نمایند .

(یحیی - ریحان)